کلاس معارف اخلاق- جلسه‌ی سی‌و‌شش- ۲۱/۰۱/۱۳۹۳

حجت الاسلام بهرامی

ان‌شاءالله که این سال جدید بر همه سال مبارکی باشد، بر رهبر عزیز ما، بر مسؤولین و خدمتگذاران کشور عزیزمان، بر مردمان و بر جمع حاضر. سالی باشد که ان‌شاءالله دشمنانمان در توطئه‌ها و دسیسه‌ها و دشمنی‌هایشان ناکام و سرافکنده باشند به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

خدمت شما عرض کنم به ذهن بنده رسید که بخش بیشتری از وقت را صرف پاسخ به سؤالات و ابهامات بکنیم. اگر دوستان سؤال یا ابهامی در مورد مباحثی که خدمتشان تا الآن گفتگو شده است یا مشکلاتی پیش آمده است که طرح آن را لازم می‌دانند، مطرح بکنند. چندجمله‌ای را هم بنده خدمتتان عرض می‌کنم.

ما تقریباً در مباحثمان به اینجا رسیدیم که اگرچه ما به سمت جاودانگی و ابدیت خواهیم رفت و داریم می‌رویم اما اینجایی که الآن در آن حضور داریم و این زندگانی که از آن بهره‌مندیم، پایگاه و جایگاه برای این رفتن و این پریدن است. هر آنچه که در آینده به انسان می‌رسد و یا انسان به آن‌ها می‌رسد از رهگذر همین زندگانی است که ما داریم؛ لذا فرصتی که برای ما هست همین زندگانی و همین عمر است. حالا انسان‌ها این زندگانی را خدایی نکرده به جوری می‌گذرانند که نهایتاً در همین زندگانی بهره‌مند باشند و بعد اینکه به پایان رسید و انسان از اینجا گذر کرد دستشان خالی می‌ماند، یا این است که انسان به تعبیر آن روایت این زندگانی را مزرعه و کشتزار قرار می‌دهد، اینجا را روز عمل و کار به حساب می‌آورد که وقتی از اینجا فارغ شد و از اینجا گذشت تازه سر خرمن خودش می‌نشیند و محصول را در اختیار می‌گیرد و اصل زندگانی را شروع می‌کند. در آن روزی که دیگری روز پاداش هست، در واقع روز زندگانی است که به تعبیر قرآن:

لحی الحیوان

آن زندگانی است، واِلا اینجا زندگانیِ پاکی نیست. زندگانی‌ای است که آمیخته با مرگ و آثار مرگ و ناخوشی‌ها و سختی‌ها و گرفتاری‌ها است. اگر این‌ها حقایق و واقعیات باشند آن وقت فطرت ما و عقل ما و فهم ما و همه‌چیز ما حکم می‌کند که ما این زندگانی را به امید و به هوای آینده‌ی روشنی سپری بکنیم. آیات فراوان قرآن هم همین را می‌فرمایند. که دیگر جایگاه دنیا هم به این صورت معلوم می‌شود. ما دنیا را کنار بگذاریم؟ نه این غلط است، چون انسان بدون دنیا به جایی نمی‌رسد، اصلاً خدای متعال ما را اینجا آفریده است، وقتی که او ما را اینجا آفریده است معلوم است که ما نباید اینجا را از پیش خودمان کنار بگذاریم و رها کنیم. از آن طرف، آیا دنیا همه‌چیز ما است، مقصد ما است، هدف ما است که به آن بچسبیم و عمرمان را صرف کنیم، تنها برای اینکه دنیا را به دست بیاوریم و بهره‌مند از لذت‌ها و خوشی‌ها دنیا بشویم؟ این هم اشتباه است، بهترین تعبیر همانی است که خواندیم.

الدنیا مزرعةُ الآخره

هیچ انسان عاقلی مزرعه را رها نمی‌کند. چون مزرعه است که می‌شود از آن برداشت کرد. این جایگاه دنیا را هم روشن می‌کند. نمی‌دانم خاطر دوستان هست که آخرین چیزی که خدمتشان عرض شد که این را دنبال بکنند و وقتی را بگذارند چه بوده است؟ گفتیم یک دقایق را بگذارید و به این فکر کنید که اینجا گذرا است. یعنی واقعیت را فراموش نکند. به‌هرحال آن‌هایی که می‌گویند انسان باید واقع‌گرا باشد، واقعیت بزرگ همین است. چرا ما عرض می‌کنیم که یک وقتی را بگذارید برای فکر به این؟ به جهت اینکه در این روزگار انسان آن‌قدر سرش شلوغ است که واقعاً اگر یک وقت مشخصی را نگذارد و خودش را مقید نکند، روزگار سرش را گرم می‌کند، سال‌ها می‌گذرد و به خودش نمی‌آید که به کجا دارد می‌رود. الآن روزگار این‌طور است، دنیای غرب فرهنگش را متأسفانه همه جا نفوذ داده است؛ لذا سر ما را هم آن‌قدر گرم کردند که واقعیات روشن را آدم به یاد نمی‌آورد، آن‌ هم واقعیاتی که صبح تا شب آدم با آن‌ها سروکار دارد. یک از آن‌ واقعیات هم همین است، واقعیت بزرگ ما این است که ما داریم می‌گذریم و از این‌جا خواهیم رفت؛ کما اینکه دنیا هم دارد می‌گذرد و از ما جدا خواهد شد. در سوره‌ی اعلی، اگر خاطرتان باشد یک وقتی به شما گفتیم که سوره‌ی عصر را در نمازها دوستان گاهی داشته باشند، امروز هم عرض می‌کنیم که دو تا سوره‌ی دیگر است؛ یکی زلزله یعنی «اذا زلزلت الارض زلزالها» و یکی هم سوره‌ی اَعلی هست. این دو تا سوره را هم خوب است انسان گاهی در نماز‌های صبحش داشته باشد. این که عرض می‌کنیم در نماز صبح، چون نماز صبح مختصر است و معمولاً هم فرادا خوانده می‌شود، گاهی انسان این دو تا سوره را بخواند. البته نه یعنی اینکه دو تا سوره را با هم بخواند، یعنی به‌جای سوره یکی از این دو سوره را بخواند. این‌ها توجهات خوبی به ما می‌دهد.

در سوره‌ی اعلی که ما را به یاد جهان دیگری هم می‌اندازد که می‌فرماید در آنجا؛

ثم لایموت فیها و لایحیی

دیگر آن‌‌جا نمی‌میرد و چون نمی‌میرد زنده هم نمی‌شود. یکپارچه زنده است.

قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی

رستگار شد کسی که خود را تزکیه کرد، خود را پاک کرد و نام پروردگارش را یاد کرد، پس نماز گذارد.

از اینجا بیشتر در نظر هست؛ می‌فرماید:

بل تؤثرون الحیاة الدنیا

فردای این‌چنینی هست منتها شما زندگانیِ پست را برمی‌گزینید. این زندگانیِ دم دست را بر می‌گزینید. این زندگانی را خداوند متعال مرحمت کرده است و ما را بهره‌مند کرده است منتها آن چیزی که خدای متعال نمی‌خواهد این است که ما این را برگزینیم. برای چی برگزینیم، یک چیز دیگری باید در میان باشد؛ اگر فقط همین باشد که دیگر برگزیدن معنا ندارد. هر جا می‌گویند برگزید باید بیش از یک چیز باشد تا این اتفاق بیفتد. در آیه‌ی بعد می‌فرماید:

والآخرة خیر و ابقی

درحالی‌که آخرت، آن زندگانیِ دیگر که در پس این هست، بهتر و ماندگار‌تر است. شما چیزی را برگزیدید که بهتر از آن و پایدارت و ماندگارتر هست؛ این اشتباه است. خودکشی در اسلام حرام است، و داریم که مؤمن به این‌یکی خودش را گرفتار نمی‌کند. اگر در اصل این زندگانی خدای متعال حرفی داشت که باید خودکشی را سفارش می‌کردند و آدم زودتر می‌رفت. به هیچ نحوی به ما اجازه نمی‌‌دهند که ما خودمان، خودمان را از این زندگانی محروم بکنیم. آنی که از ما خواستند و متأسفانه خیلی از ماها از آن غافل هستیم این است که این را بر آن برنگزینید، این را از آن پیش نیندازید، آن را فدای این نکنید. این را بدانید که به تعبیر شما پیش‌نیازِ آنجا است، این را می‌خواهیم برای اینکه به آن برسیم.

مطلب را هم روشن می‌فرماید، نمی‌فرماید چون ما گفتیم دنیا را کنار بگذارید و آخرت را بچسبید، این‌کار را بکنید. کنار گذاشتن هم معلوم است دیگر، کنار گذاشتن یعنی خودش را اصل قرار ندادن، یعنی او را در راستای آخرت قرار دادن. می‌فرماید که:

و آخرة خیر و ابقی

آن زندگانی بهتر و ماندگارتر است. اگر بهتر از آن پیدا کردید آن را بچسبید. این را ما باید در زندگانیِ‌مان زنده بکنیم، یعنی ما بحث آخرت و فردا روز را باید زنده بکنیم. قرآن می‌فرماید امروز و فردا:

والتنظر نفساً ما قدمت لغد

هر کس نگاه کند برای فردا چه پیش می‌فرستند. بحث را امروز و فردا کرد، اینی که انسان سالی بگذرد، یک مجلسی یا چیزی بشود و به یاد آخرت بیفتد، این کار را درست نمی‌کند. ما باید این را زنده بکنیم جوری که آرام‌آرام انسان هر کاری که می‌خواهد بکند در این مسیر باشد. یعنی ما مثل یک کارگر که هر کاری که می‌خواهد بکند کاملاً توجه دارد که یک‌لقمه‌نان می‌خواهد ببرد به خانه، لذا تا این تعطیل بشود او هم کارش را تعطیل می‌کند. باید انسان به این سمت برود، البته الآن از آفت‌های بزرگ روزگار ما همین است که در خیلی از جاها آخرت دارد فراموش می‌شود و خیلی هم دارد خسارت می‌زند. این را باید زنده بکنیم که آرام‌آرام ما در کارها پَیِ چیزی باشیم که آخرتمان را آباد بکند. البته این‌ها معمولاً با دنیا ناسازگار نیستند، ولی اگر فرض بکنیم یک جایی هم اگر دنیا با آخرت جمع نشد، باید به آخرت بچسبیم. نچسبیم هم آزادیم، اما نکته این است که یک چیز گذرا را چسبیدیم و یک چیز ماندگار را رها کردیم و هیچ عقلی این را قبول نمی‌کند. خود ما هم در بخش‌های دیگر زندگیِ‌مان این‌طور نیستیم، که انسان در بررسی‌هایش آرام‌آرام همین‌طور بررسی بکند، مثلاً من می‌خواهم یک کاری را بکنم، خیلی چیزها را می‌شمارم ولی تَه همه‌ی این‌ها این باشد که از شمارش این‌ها من می‌خواهم بگویم که از این آخرت هم درمی‌آید. در ادامه ان‌شاء‌الله این بحث را بیشتر دنبال می‌کنیم.

در مورد آن دقایق سؤال کردند که ذهن متمرکز نمی‌شود. البته می‌دانیم که اگر ما بخواهیم ذهنمان را متمرکز بکنیم در آن 5 دقیقه این اتفاق نمی‌افتد. ما در طول روز باید تلاش کنیم که ذهنمان را از پراکندگی دور کنیم. نمی‌دانم این را قبلاً گفتن یا نه، اگر بخواهیم به این سمت برویم که ذهن ما ذهن آشفته و پراکنده‌ای نباشد، در طول شبانه‌روز این را در دستور کارمان قرار بدهیم که وقتی که به یک کاری مشغولیم ذهنمان را جای دیگر نبریم. هر جا هستیم، هر کاری داریم، هر چیزی که جلوی دست و پای ما هست، سعی کنیم رهنمان را هم همان جا نگه بداریم. هر چه که هست، یعنی اگر به رفیقمان داریم صحبت می‌کنیم، خودمان ذهنمان را به یک جای دیگری نبریم، فکر بکنیم که حالا خیلی داریم زرنگی می‌کنیم، هم با این صحبت می‌کنیم و هم به یک چیز دیگری فکر می‌کنیم. اگر غذا هم داریم می‌خوریم سعی کنیم که ذهنمان همین‌جا باشد، اگر مطالعه هم داریم می‌کنیم همین‌طور؛ لااقل با اختیار خودمان ذهنمان را این‌طرف و آن طرف نکشانیم. این یک مرتبه‌ی پایین‌تر از تمرکز است، حضور ذهن است. که انسان ذهنش با خودش حاضر باشد، مثل‌اینکه آدم دست بچه‌اش را در دست خودش می‌گیرد که با خودش باشد، آدم ذهنش هم در دست خودش باشد، همان جایی که خودم هستم ذهنم هم همان جا باشد. اگر هم یک وقتی نیاز است روی یک موضوعی فکر بکنم با اختیار خودم بگویم من الآن در این کلاس که نشستم فعلاً می‌خواهم 10 دقیقه در مورد فلان موضوع فکر بکنم، با اختیار این کار را بکند. این آرام‌آرام قدرت تمرکز را هم بالا می‌برد، منتها در این دقایق ما بیشتر دنبال توجه هستیم، یعنی انسان در یک دقایق به این واقعیت توجه بکند. حالا ولو در قالب زمزمه‌ی یک آیه باشد، در قالب زمزمه‌ی یک شعری باشد، مرور یک حادثه و پیش‌آمدی باشد، توجه به واقعیات موجود باشد. مثل‌اینکه انسان کنار یک آبی می‌نشیند و این آب دارد می‌رود، این آب چون گذرا هست، خود این واقعیت این‌چنین هست، انسان از اینجا می‌تواند توجه بکند به اینکه کل این دنیا هم در گذر است. کما اینکه اگر یک برگ درختی هم می‌افتد هم همین‌طور است. از هر عاملی می‌شود استفاده کرد که این توجه در انسان زنده بشود. ممکن است سن خودش را هم که یادآوری بکند همین اتفاق بیفتد. نمی‌خواهیم بگوییم که آدم به خودش فشار عصبی بیاورد، چون گاهی وقت‌ها انسان این جاها خیلی که می‌خواهد تمرکز بکند، یک جور دیگری سرش کلاه می‌رود، آن هم اینکه مشغول به این قضیه می‌شود، یعنی مشغول به همین می‌شود که تمرکز شد یا نشد. انسان یک مقدار نرم با خودش برخورد کند، همین واقعیت و حتی گاهی اوقات اگر جای خلوتی هست انسان با خودش یک مقدار بلند بلند صحبت بکند، خودش را مخاطب قرار دهد که مثلاً بابا! باور کن، تو چرا حواست نیست، همه‌چیز درگذر است. اسم ببرد، پدر می‌رود، مادر می‌رود، رفیق می‌رود، دانشگاه تمام می‌شود و همین‌طور اسم ببرد و خودش را مخاطب قرار بدهد و این‌ها را به خودش بگوید، تا این توجه زنده بشود. البته در طول روز هم ممکن است مناسبت‌های مختلفی باشد که انسان این را می‌فهمد، آدم در خیابان هم که دارد می‌رود می‌بیند که همه‌چیز در گذر است، همه‌چیز دارد می‌رود. شب و روز دارد می‌رود، این واقعیت آشکاری است.

آن وقت این‌ها توجه و تذکر است، حالا نوشتند که این‌ها مرور است. اتفاقاً ما می‌خواهیم که همین هم بشود. یکی از خاصیت‌های انسان فراموشی و غفلت است، لذا بیش از یاد گرفتن یادآوری برای ما مهم است، آنچه را که می‌دانیم باید مدام به یاد خودمان بیاوریم. وقتی هم که به یاد خودمان می‌آوریم دنباله‌اش را بگیریم. یعنی من که الآن به یاد خودم می‌آورم دنیا در گذر است، در پی آن هم می‌گویم که حالا چرا به آن دل می‌بندی، بعد در پَی این در طول روز هم اگر یک کسی مثلاً به من یک تندی کرد و من ناراحت شدم، من پَی آن را بگیرم و بگویم می‌گذرد. این بنده خدا هم یک چیزی گفت، فردا روزی می‌گذرد یک کس دیگری هم پیدا می‌شود و به آدم یک احترامی می‌کند، خود همان شخص هم شاید پشیمان بشود و فردا بیاید عذرخواهی بکند. پَی قضیه را بگیرد، کما اینکه الآن هم عرض شد که ما وقتی می‌بینیم که دنیا به سوی یک چیز پایدار در گذر است، پس در حساب و کتاب‌هایمان آن چیز پایدار را اصل قرار بدهیم. اگر یک جا برای ما روشن شد که این کار آخرت من را زمین می‌زند، دیگر به جهت مسائل دنیایی و مادی زیر بار این نروم. البته این‌جا جای خودش مشورت نیاز دارد و فکر نیاز دارد، نمی‌خواهم بگویم آدم به‌سرعت حکم بکند.

خاطرتان باشد که همه‌ی مباحث ما الآن در فضای زندگی است. این‌ها را باید در زندگی بکشانم. مثلاً الآن از نظر مادی وضع ما آن‌طوری که دلمان می‌خواهد نیست، همین که انسان توجه بکند که همه‌چیز در گذر است و آینده‌ی آن‌چنانی در پیش رو هست، انسان این را برای خودش سبک می‌کند، که بابا! حالا دارد می‌گذرد، یک لقمه کمتر یا بیشتر. مرگ هم که آخرش نیست، ان‌شاءالله آن آغاز همه‌ی خوشی‌ها و راحتی‌ها هست و از این گرفتاری‌ها هم بیرون می‌آییم.

آرام‌آرام ما به نیاتمان هم همین رنگ را بدهیم. ما فرصت‌هایمان همین کارهایی است که داریم می‌کنیم، در کارهایمان کم‌کم نیت‌هایمان را سروسامان بدهیم. ما دو بار که نمی‌توانیم زندگی بکنیم و یا دو گونه کار بکنیم، همین‌کاری که داریم می‌کنیم به چه هوا و نیتی می‌کنیم؟ بهره‌اش از آنجا می‌جوشد. اگر من همین کاری که کردم، صرفاً به این نیت بود که یک درآمدی داشته باشم، خُب یک درآمدی می‌آید یا نمی‌آید. اینکه هست، همین‌کار با این جزئیات و این عرض و طول که مثلاً وظیفه‌ی من هم هست یا حالا وظیفه هم نیست ولی حرام هم نیست و جای انجام دادن دارد و با آخرت من هم سازگار هست، همین‌جا من از این‌کار با چه فرضی می‌توانم آخرت را بکشم بیرون؟ با همین که من نیتم از این کار افزون بر همه‌ی آن مطالب ثواب اخروی باشد. از این ثواب هم می‌جوشد، بلکه همه‌اش می‌شود ثواب، یعنی خود این می‌شود یک زندگانیِ دیگری. حالا اینکه ثواب چی هست، آقایان زیاد در اینجا فرمایش دارند. ثواب در واقع همان بخش بخش زندگی است که ما آینده برای خودمان می‌سازیم. اگر قرآن و روایات را هم ببینید هرچه تصویر کرده است، تصویر زندگی است. یعنی یا خانه‌اش را تصویر کرده است، یا آبش را، یا درختش را، یا لذت‌هایش را و یا خوشی‌هایش را. آن وقت ما نیاتمان را به این سمت بیاوریم که آرام‌آرام کاری که داریم می‌کنیم، از روی غفلت نباشد. توجه باشد و آدم هوشیار باشد و در درون خودش عین نمازخواندن که در نماز انسان ثواب را نیت می‌کند، در کارهای دیگر هم انسان کم‌کم همین‌طور بشود.

این خانم که در خانه دارد آشپزی می‌کند به نیت و به هوای ثوابش این کار را بکند. حالا همسر خوشحال بشود الحمدالله؛ خوشحال هم نشد من ثواب خودم را بردم و کار خودم را کردم. یک مردی هم که برای زندگی‌اش زحمت می‌کشد و درآمدی دست و پا می‌کند. به این هوا و نیت باشد که این کار برای خود من ثواب دارد و آخرت من را می‌سازد، حالا همسر و فرزندان قدر بدانند یا ندانند. اگر قدر بدانند آن هم یک لطفی است که خداوند در اینجا بهره‌ی من کرده است، اگر هم قدر ندانستند، من صبر و حوصله به خرج بدهم، این صبر و حوصله هم باز ثواب دارد، باز من بهره‌ی خودم را می‌برم.

ممکن است بگویید در طول روز ما خیلی وقت‌ها حواسمان به این مسئله نیست، هر وقت که یادمان آمد قدر بدانیم. یک‌بار هم که یادمان به آخرت هست، حواسمان هست و خدا ما را هوشیار کرده است، همان موقع را قدر بدانیم. آخرت را بیاوریم محور محاسبات و بررسی‌ها و عمل قرار بدهیم، سعی کنیم نیات را هم به همان سمت ببریم. این خودش به رویش و جوشش می‌افتد، بعد می‌شود دو بار، می‌شود سه بار و آرام‌آرام زیاد می‌شود. این‌جوری دیگر انسان هر کاری را که انجام می‌دهد می‌تواند سرمایه‌ی آخرتش قرار بدهد؛ مگر آنچه را که خدا نهی بکند. البته در بعضی از کارها این نیت شرط لزومی است، مثل نماز، مثل روزه، ولی در خیلی از کارها این‌طور نیست. این‌طور نیست نه یعنی ما مُفت از دست بدهیم، آن دیگر به زرنگی خود انسان برمی‌گردد.

در مورد والدین فکر کنم کتاب و نوشته در این مورد زیاد باشد. منتها در قرآن و روایات گفته‌اند که شما این والدین را ریشه‌ی خودتان به حساب بیاوریم. اگر ما این کار را بکنیم و والدین را ریشه‌ی خودش بداند، خیلی از شاخه و برگ‌هایش را هم خودش می‌فهمد. لذا یک اصل کلی هست که در واجبات و محرمات که کار مستقیم به دست خداوند متعال است، در میانه‌ی واجبات و محرمات دست ما باز است، البته یکی از واجبات ما ادب و احترام و حرمت نگه‌داری از والدین و خیلی‌های دیگر است. شاید به بعضی از چیزها در مورد پدر و مادر گرفتاریم که دیگران گرفتار نیستند، آن هم اینکه ما به نام دین یک بی‌ادبی‌ها و بی‌احترامی‌هایی می‌کنیم که دیگران نمی‌کنند، چون آن‌ها این بحث دین را ندارند. این را باید حالا یک وقت‌های دیگری بحث کنیم که آنجایی که گفتند کاری که واجب هست شما دیگر اطاعت هیچ کس را نباید بکنید حتی پدر و مادر، منظور این نیست که فحش به پدر و مادر بدهید. یعنی آن ادب، آن احترام، آن تواضع همه سر جای خودش ولی آنچه را که خدا گفته است شما انجام بدهید. حالا آن‌ها ناراحت شدند، بد و بی‌راه هم به ما گفتند، فحش هم دادند، در گوش ما هم زدند؛ همه را گفتند که صبر و حوصله له خرج بدهید.

گفتند ریشه‌ی شما پدر و مادرتان است، اگر آن‌ها نبودند شما نبودید. آدم با ریشه‌ی خودش که در نمی‌افتد. ضرب‌المثل است، که آدم روی شاخه که نمی‌نشیند و بیاید ریشه را ارّه بکند. لذا حتی در فقه ما اگر پدری فرزندش را بکشد، عمداً هم بکشد قصاص نمی‌شود. نهایتاً دیه را بدهند. چون گویا او از شاخ خودش زده است. این مطلب را که عرض می‌کنم، آن وقت نتیجه این است که من هر چه به پدر و مادر خوبی بکنم چون او ریشه‌ی من است به خودم برمی‌گردد و اگر بی‌احترامی هم بکنم به خودم برمی‌گردد. در آخرالزمان یکی از چیزهایی که گفتند این است که فرزندان راه می‌افتند و آبروی پدر و مادر را می‌برند.

در مورد «الدنیا مزرعة الآخره» فرمودند بحث تزکیه؛ دقت بفرمائید خود همین می‌شود تزکیه. تزکیه در یک معنا به معنای رویاندن است. کما اینکه «قد افلح من تزکی» را ریشه‌ی لغت به معنای همین شکفتن است. جوانه‌ای که یک هسته‌ای را بشکفد و بیرون بزند. تزکیه اصلاً یعنی همین، ما انسان‌ها با عملمان رشد می‌کنیم. لذا من اگر دنیا را مزرعه قرار بدهم، و تخمش هم که کشت می‌شود همان عمل من است، این من را می‌رویاند. من را که می‌رویاند، همین‌طور که من از یک زندگانی نباتی رسیدم مثلاً به حیوانی و رسیدم به انسانی، می‌رسم به یک زندگانیِ فراتر از این، رشد می‌کنم سردر می‌آورم و بلندتر از این می‌شود و بهره‌مندتر می‌شوم. آن وقت بحثِ مثلاً شفاعت بزرگوارانی که هم که مطرح کردن و اینجا یادداشت کردند، آن‌ها همه در همین مسیر است. یعنی کسانی که در مسیر رشد هستند را آن‌ها هم دستگیری می‌کنند و می‌رویانند. در واقع آنان باغبانان بشری می‌شوند. کسی هم می‌تواند این بهره‌ها را به دست بیاورد، که یکی از بهره‌هایی که در آن زندگانی هست همین شفاعت است. کما اینکه در این زندگانی هم هست، یعنی در عالم دنیا هم آن کسی که دستش باز است، در دایره‌ای که دستش باز است شفاعت می‌کند. یعنی بین من و یک کسانی واسطه می‌شود. این مال اینجا است، حالا من در آنجا چه‌جوری همین معنا را داشته باشم، منتها اهل‌بیت علیهم‌السلام همان عناوینی که به خودشان دادند، فرض کنید که معلمین بشر هستند. همه‌ی این‌ها در همین فضا است. البته دقت کنید که ما فراتر از این هم داریم، ما از پایین گرفتیم داریم می‌آییم بالا. حالا ایشان تعبیر رضایت را به کار بردند و ما این را به کار نبردیم برای همین است. ما فعلاً از پایین داریم می‌آییم بالا. آن وقت این زندگانی که گسترده بشود یکی هم پیوند با کسانی است که حقیقت عالم هم دست آن‌ها است. انسان که قد بکشد به آن‌ها می‌رسد، رشدش می‌دهند می‌برند تا آنجا، اگر نه در اینجا ماند، کسی که از این حقیقت کوچک جا مانده است معلوم است که به حقیقت بزرگ‌تر که اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند نمی‌رسد و بهره‌مند نمی‌شود. آن موقع دیگر بهره‌مند نشدن معنایش محرومیت و عذاب است.

سؤال: یک روایتی هست در مورد جایگاه عالم و عابد، جایگاه علم را هم مشخص کنید.

پاسخ: این‌ها همه علم است دیگر. عابد یعنی کسی که به همین ظواهر عبادت پایبند است، این عباداتی که ما داریم همه یک حقیقتی را در بر دارند، آن کسی که به ظواهر این‌ها سرگرم است به او عابد می‌گویند. کسی که ناظر به آن حقایقی که در این‌ها نهفته است سراغ این‌ها می رود، او را برتر می‌دانند و عالم می‌گویند. این عالم به معنای علوم رایج بشری که نیست، مراد این است که این عبادت‌هایی که ما گفتیم می‌خواهد شما را به یک حقایقی برساند، شما غافل از آن حقایقش نباشید که مثلاً آن کسی که آگاه است که در همه‌ی این‌ها می‌خواهند انسان را همراه با خدای متعال بکنند تا همواره از خدای متعال بهره‌مند باشد، او آن وقت عبادت را با این مطلب ارزش و بها می‌دهد واِلا خود عبادت به‌عنوان یک کار دیگر ارزش ندارد. همراهی او ممکن است در خواب محقق بشود، می‌بیند که الآن خوابیدن من همراهی با خدای متعال است. این خوابش به همین میزان ارزش دارد بااینکه بر حسب ظاهر این خواب است ولی این خوابیده و دارد نماز شب می‌خواند. یعنی اساس آن آگاهی است که ما بدانیم حقایق چی هست. هر چه حقایق را بهرت بشناسیم که این شناخت هم شناخت ذهنی نیست، چون شناخت ذهنی کاملاً با غفلت و فراموشی جمع می‌شود، بلکه آن آگاهی‌ای است که منتهیِ به هوشیاری می‌شود.

یک سؤالی کردند به مناسبت فصلی که هست. این فصل بهار و این زیبایی‌ها، چه استفاده‌ای می‌تواند کرد؟

این‌ها همه آیات و جلوه‌های خداوند متعال است، که خود قرآن هم فراوان به این مطلب توجه داده است. نشانی از جهان دیگر گرفته است که در زمستانی که شما می‌بینید همه‌چیز سر و خشک است، اگر انسانی بهاری ندیده باشد هیچ‌وقت از زمستان به این ظاهر پی نمی‌برد که این‌چنین زندگانی و شکوفایی هم هست. یکی از استفاده‌هایی که قرآن می‌کند این است که کسی که این زندگانی را به پا می‌کند، بالأخره توان این را دارد که بمیراند و برویاند.

یک مطلبی که با بحث‌های ما از قبل هم می‌شود استفاده کرد این است که انسان این زیبایی‌ها را که می‌بیند هم این لذت را ببرد، منتها این هوشیاری را هم به خودش بدهد که ما پَی یک چنین چیزهایی هستیم. کنارش این ناخوشی‌ها هم هست، یعنی این زیبایی که اینجا ما داریم می‌بینیم مثلاً کنارش یک چوب خشکی هم هست، یک خاک آلوده‌ای هم هست، یک هوای آلوده‌ای هم هست؛ یک زوال و پایانی هم هست، یعنی همین بهار سه ماه دیگر نیست. آنچه ما را جذب می‌کند معلوم است که همان آرمان و آرزوی بشری است، آنچه که ما از آن ناخوشایندیم، همان چیزی است که ما از آن گریزانیم. اینجا این‌طوری است، همین حقایق که ما تا حالا با هم گفتگو کردیم همه اینجاها دارد خودش را نشان می‌دهد که انسان هَی خودش را هوشیار کند که آن حقیقتی که زیبا است که اینجا این‌طوری دارد خودنمایی می‌کند، ما دنبال همان هستیم. که آن بحث‌های اولی این‌طوری بود، منتها این مطالبی که عرض می‌کنیم، این‌ها گام‌هایی است که ما داریم تصویر می‌کنیم و امیدواریم که در این مسیر این گام‌ها را برداریم. لذا چه آن لذت طبیعی که هست را ببریم، یعنی همین که انسان یک وقت‌هایی را بگذارد و این‌ها را ببیند، لذت ببرد، ببوید؛ حالا به‌تناسب خودشان؛ هم اینکه از این منتقل بشود به مطالع و حقایقی که در این‌ها نهفته است. که

دل هر ذره را که بشکافی/آفتابیش در میان بینی

قدرت خداوند متعال را انسان در نظر بگیرد که از این خاکی که هیچ تناسبی با این فراورده‌ی خودش ندارد. خداوند متعال می‌تواند از همین یک حقیقت پاکی را بیرون بکشید. «یخرج الحی من المیت» از این خاک مرده یک زنده‌ای به این زیبایی را بیرون کشیده است، خُب از این وجود هم می‌تواند بیرون بکشد. مهم نیست که من بفهمم که چه‌جور بیرون می‌کشد، یکی از اشتباهاتی که ما خیلی می‌کنیم همین است، علم‌زدگی یک آفتش همین است که ما دنبال چیزهایی می‌رویم که اصلاً اثری در قضیه ندارد. حالا خداوند متعال چه‌جوری بیرون می‌کشد؟ هر جوری که دوست دارد بیرون می‌کشد. مهم این است که می‌تواند یا نمی‌تواند. انسان به خودش امید بدهد، گاهی زمینه‌های یک زمزمه‌ای با خدای متعال هم همین‌جاها فراهم می‌شود، به‌تناسب حال و فضایی که خود آدم دارد. مثلاً خود اهل‌بیت علیهم‌السلام دارند که ای خدایی که این دانه را از دل خاک بیرون کشیدی، این‌چنین کن و آنچنان کن. اینجاها زمینه‌ی یک چنین توجهاتی هم هست که انسان این‌ها را از دست ندهد. اتفاقاً فرصت بسیار خوبی است. حالا به‌خصوص اگر در فضاهایی که یک مقدار بازتر هست، فضاهای طبیعی که جلوه‌های بیشتری هست. مثل یک فضایی که هم کوه هست، هم چشم‌انداز هست، هم گیاه هست، هم پرنده هست؛ این‌ها جلوه‌های دیگری از خداوند متعال را هم نشان می‌‌دهد. البته یکی از آفاتی که ما کنار هم داریم این است که نمی‌گذاریم از این فرصت‌ها استفاده بکنیم. یعنی معمولاً چیزهای دیگری در میان می‌آوریم، حالا یا بحث‌های جدی یا شوخی و یا گفتگوها، یا سر به سر گذاشتن‌ها، یعنی مثلاً اگر 10 نفرمان با هم یک‌جا برویم، حالا یک بنده خدایی یک راهی را پیش گرفته و یک مسیری را می‌رود که یک جایی 10 دقیقه خلوت بکند. دیگران ولو به شوخی هم شده می‌روند و بساطش را به هم می‌زنند، این خوب نیست. یعنی یک مقدار این گفتگوها را هم باید در بین خودمان زنده بکنیم. یعنی یک بخشی از گفتگوها را بیاوریم در همین مسیر، در روایات ما خیلی هست که مثلاً حضرت با جمعی می‌رفتند، یک‌دفعه حضرت به یک مطلبی توجه می‌کردند. حالا یک جا یک مرداری بود و... قرآن هم همین‌طور است. این‌ها را آرام‌آرام بین خودمان زنده کنیم.

نوشتند سعی در انجام واجبات و ترک محرمات دارم، گاهی دانسته مرتکب گناه می‌شوم. توبه می‌کنم.

البته می‌دانیم که نمی‌شود نادانسته مرتکب گناه بشویم، گناه آن‌جایی است که دانسته و عامدانه مرتکب گناه می‌شویم می‌شود گناه، واِلا اگر من حواسم نبود و رفتم خوردم به یک کسی، این که گناه نیست. الحمدالله که توبه می‌کنید چون توبه که واجب است.

دقت بکنید در همین بحث ترک گناه این بحث آخرت را که پیش خودمان زنده بکنیم خیلی مؤثر است. بحث گذرا بودن دنیا را زنده بکنیم بعد می‌بینیم که ترک گناه خیلی راحت‌تر می‌شود. انسان به خودش توجه بدهد که این لذت‌ها می‌گذرد و بعد دردسرش می‌‌ماند و به‌خصوص بحث آخرت را بیاوریم وسط. تلاوتی هم که داریم یک مقدار به آیاتی که آخرت را مطرح می‌کند بیشتر توجه بکنیم. بعضی از آیات را حفظ بکنیم و در طول روز زمزمه‌ بکنیم؛ فطرت انسان کنده می‌شود.

سؤال ایشان این است که نمی‌دانم حرکت رو به جلو داریم یا نه؟

اگر همین باشد، انسان حرکتش رو به جلو است. یعنی اگر انسان مرتکب گناه شد، واقعاً پشیمان بشود، استغفار کند، توبه کند، پیش خودش شرمنده باشد، این رو به جلو است. منتها این مطالب را هم هَی زنده‌تر بکند. بحث آخرت را، که در همان واجبات همین بحث آخرت را بکشانیم که این واجب زندگانیِ اُخروی من به آن بند است. حالا فرض هم بکنیم که دنیا از آن حاصل نشود، اگرچه که این‌طوری نیست و من هم به همین نیت انجام بدهم، یعنی این واجب را انجام بدهم چون ثوابی دارد، اجری دارد، پاداشی دارد که در آخرت نمی‌شود از آن گذشت، اگر بگذرم می‌افتم در جهنم. کما اینکه در بحث گناه هم همین‌طور است، ممکن است که یک حرامی هیچ ضرر دنیایی هم نداشته باشد، فرض کنیم که هیچ ضرر دنیایی هم ندارد. اصلش این است که این آخرت را بر باد می‌دهد. آخرت هم یعنی فردای من، یعنی آینده‌ی من. ما هر وقت هم بخواهیم یک کسی را خیلی سبک بکنیم می‌گوییم همیشه یک کارهایی می‌کند که آینده ندارد. همه می‌گویند آینده، دنیای استکبار هم همه‌اش دم از آینده می‌زند. اینکه قرآن می‌گوید آینده، حرف کاملاً منطقی‌ای است. منتها آن‌ها آینده‌ی نداشته را می‌گویند، یعنی طرف الآن 60 سالش است، رئیس‌جمهور است، می‌گوید ما باید به فکر آینده‌ی خودمان باشیم. می‌گوییم کی؟ می‌گوید 50 سال دیگر. عزیز من تو 50 سال دیگر هستی؟ آینده‌ی تو نیست که، تو برای چه داری حرص می‌خوری؟ چون غفلت هست دیگر به این سؤال‌ها نمی‌پردازند. یک توهم وحدتی می‌کنند، یعنی خودشان را با دیگران و با کشور و با سرزمین یکی می‌دانند، بعد آن آینده را آینده‌ی خودشان می‌گیرند. درحالی‌که این وهم است و واقعیت ندارد. لذا قرآن تأکید دارد که همه‌ی شما تک‌تک می‌آیید. تک‌تک می‌آیید یک جهتش همین است که ببین آینده‌ی خود تو مطرح است، این‌طور نیست که آینده‌ی دیگری را بخواهد به حساب شما بگذارند. حالا صعود می‌کنم یا سقوط؟ آن موقع که انسان دارد گناه می‌کند دارد سقوط می‌کند، ولی اگر انسان استغفار می‌کند، دوباره دست گرفته و دارد بالا می‌رود.

ادامه‌ی سؤال: این برای من استرس می‌آورد، نمی‌دانم خدا راضی است یا ناراضی است؟

به‌جای کلمه‌ی استرس، چون آقا هم فرمودند که فارسی را پاس بدارید، نگرانی می‌آورد. خُب مؤمن باید نگران باشد. چطوری از یک امتحان در دانشگاه نگرانم، آن وقت از کل آینده‌ی خودم نگران نباشم. منتها این نگران باید به گونه‌ای باشم که زندگی آفرین باشد، یعنی امیدبخش باشد، من را به حرکت در بیاورد، به حرکت در بیاورد که آنچه را که آینده‌ام را می‌سازد تلاش کنم بیشتر انجام بدهم و آنچه را که آینده را به خطر می‌اندازد را تلاش کنم که از آن دور بشوم. لذا اگر من بروم به سمت ناامیدی و نگرانی‌ای که من را زمین‌گیر بکند این مال شیطان است و باید حواسمان باشد. شیطان از این در هم وارد می‌شود، لذا اگر کسی یاد مرگ که می‌کند می‌رود به سمتی که ترس و دلهره‌ و دل‌شوره‌ای بر می‌دارد که کار از دستش در می‌رود و هیچ کاری نمی‌تواند بکند، این‌طوری درست نیست. این باید مشورت کند و ببیند گیر کارش کجا است. چون ما با این توجهات می‌خواهیم کارمان را بهتر انجام بدهیم. لذا این استرس اگر به معنای بحث عصبی هست این بد است. دل‌شوره‌های خورد کننده باشد این بد است، خود خوری‌های زیادی باشد بد است، سرزنش‌های بی‌جا باشد بد است. همین که من تا به گناه نیفتادم تلاش کنم به گناه نیفتم، وقتی که به گناه افتادم تلاش کنم از گناه بیایم بیرون. این ارزشمند است و خدا را خوشنود می‌کند. اینکه من تلاش کنم از گناه بیایم بیرون، اینکه از گناه بیایم بیرون، یک کاری دارم، یک وظیفه‌ای دارم. یعنی به سمت آن بروم. خود استغفار هم یعنی اینکه انسان بخواهد که خدا از گذشته بگذرد؛ توبه هم یعنی برگشت. یعنی برگردم به آن چیزی که باید مشغول باشم. هر چه که هست، درس است، بحث است، شام است، خواب است، استراحت است، شوخی است. لذا کسانی که مثل بنده یک دم این‌طرف هستند و یک دم آن طرف، فعلاً این‌طور هستند دیگر. یک دم دارد ثواب می‌کند، یک دم گناه می‌کند. یک دم خدا راضی می‌شود، یک دم ناراضی می‌شود. منتها ما امیدواریم که در کلانش رو به پیش باشیم ان‌شاءالله.

یکی از گناهان همین‌ها است که شمردیم؛ خودخوری؛ گناه است. افسرده کردن خود گناه است. به اضطراب کشاندن خود گناه است. بله، سرزنشی که ما را از گناه بکشاند بیرون درست است. لذا هم خواهران و هم برادران حال خودشان را ملاحظه بکنند، به‌خصوص اگر یک کسانی دارند به سمت افسردگی و ناامیدی و زمین‌گیری دارند می‌روند، خدایی نکرده، آن‌ها یک مقداری از رحمت خدا بیشتر برای خودشان بهره بگیرند. همانی که به ما گفتند دیگر که اگر گناهان جن و انس را هم کرده باشید هیچ ناامید نباشید که خدا شما را نبخشد. 70 پیغمبر را هم که گفتید نامید نباشید، بزرگی خدا را از آن سمت یادمان نرود. منتها از این سمت هم کلاه سرمان نرود که گاهی خود ما آن پایین خودمان را نگه می‌داریم، هر چه می‌گویند بیایید این‌طرف تا شما را ببخشیم ما زیر بار نمی‌رویم. مشکل از سمت خدا نیست بلکه از سمت خود ما است. اگر هم دیدیم مسائلمان حاد هست، حتماً باید مشورت کنیم، یک وقت خدایی نکرده خودسر یک کاری نکنیم که خودمان را هم گرفتار بکنیم.

سؤال: جایگاه پدر و مادر چطور شد؟

پاسخ: همین‌قدر بدانیم که پدر و مادر با کفرشان هم آن مسائلشان باقی است. اگر کافر هم باشند آنچه را که سفارش شده است که خود ما هم می‌فهمیم. یعنی خدمت بکنیم، حرمت نگه بداریم، بی‌ادبی نکنیم.

لا تقل لهما اُف

دیگر تمام شد، اُف هم به این‌ها نگو. یک بنده‌ی خدایی پدر و مادرش را می‌زد، گفتم قرآن این‌طوری گفته است. گفت که خُب گفته «لاتقل لهما اُف» من که نگفتم اُف، من این‌ها را دارم می‌زنم. قرآن این را گفته حالا بقیه‌اش را دیگر باید آدم حساب بکند. البته سخت است.

منتها انسان کار خودش را هم بکند. آن‌وقت این قوه‌ی فکر و عقل و این‌ها را که خدا داده برای این است که انسان این لابه‌لا راه خودش را پیدا بکند که من چه‌جور به پدر و مادرم بی‌ادبی نکنم ولی کار خودم را هم بکنم. چه‌جور خدمت به او بکنم و از وظایف خودم هم باز نمانم. یک مسئله‌ای هم که داریم این است که حقیقتش ما می‌خواهیم یک مقداری هم راه راحتی را جلوی پای ما بگذارند که مثلاً یک دستگاه بیاوریم از روی پدر و مادر رد بشویم، صافشان بکنیم، یک جاده‌ی صاف و بعد بیاییم دین‌داری بکنیم. این‌جوری نیست، لذا همان مطالبی که در مورد پدر و مادر گفتند، واقعاً همان‌ها است. منتها از این‌طرف هم باید این زیرکی را به خرج داد. از جاهایی که کار خیلی مشکل است و همین بحث آخرت خیلی به ما کمک می‌کند که ما آنجا حوصله به خرج بدهیم، همین خانواده و پدر و مادر است.

سؤال: گاهی اوقات بین همسر و پدر و مادر یک مسائلی پیش می‌آید که می‌مانیم که باید طرف کدام را بگیریم.

پاسخ: ما که باید همیشه طرف حق را بگیریم، پدر و مادر حساب خودشان را دارند و همسر هم حساب خودش را دارد.

سؤال‌کننده: اولویت با کدام است؟

پاسخ: اصلاً نمی‌شود این‌طوری گفت، این مثل این است که شما بگویید که بین چشم و گوش اولویت با کدام است. چشم کار خودش را می‌کند و گوش کار خودش و هر دو را باید حفظ کرد. من نمی‌خواهم بگویم که همه جا هم کار خوب پیش می‌رود، الآن ممکن است که همسر من با پدر و مادرم اصلاً هیچ با هم کنار نیایند. اینکه من باید چه کار بکنم باید بروم و موضوع را طرح بکنم و در مورد خودش، مشورت کنم، پرس‌وجو کنم، مطالعه کنم که در این موضوع بفهمم باید چه‌کار بکنم. ولی اینکه حرمت پدر و مادر همواره محفوظ است سر جای خودش هست. اینکه من خدمتی که از من به بر می‌آید را به جا بیاورم، اینکه احوالشان را بپرسم، این‌ها سر جای خودش محفوظ است. منتها اینکه چه کار باید کرد به موضوعات خودش برمی‌گردد. اینکه آبروی آن‌ها را باید همیشه حفظ کنم، اینکه به بدی آن‌ها را ذکر نکنم، اینکه خوبی‌هایشان را در جاهای دیگر ذکر کنم، جای خودش همیشه محفوظ است. آن شخص هم خدمت امام رسید و گفت پدر من که حاکم است و این‌طور و آن‌طور است را من می‌خواهم بکشم. حضرت فرمودند تو این کار را نکن، بعد حضرت فرمودند که عمرت کوتاه می‌شود. گفت من این کار را می‌کنم. حضرت فرمود که بالأخره بدان که اگر این کار را کردی این عواقب را دارد. آن کار را کرد و 6 ماه بیشتر هم دوام نیاورد. کما اینکه سرآمد این قضیه اویش قَرَنی هست دیگر که این‌همه راه کوبیده و آمده تا پیامبر را ببیند، آن موقع هم اثبات نشد که مادرش مسلمان هم باشد، بالأخره یک وقتی را مادرش اجازه داد که در مدینه باشد‌ و در آن وقت هم پیامبر نبود، بعضی نقل‌ها هم هست که اجازه نداد که از حیوان هم پیاده بشود، برگشت رفت و تا آخر هم پیامبر را ندید، بر حسب ظاهر، و این‌ها را خود اهل‌بیت علیهم‌السلام هم ستودند. بااینکه آن موقع نمی‌دانم چقدر از دین به او رسیده بود که این فهم و این درایت را داشته است. که عالم همین می‌شود دیگر، حالا اگر کسی عابد باشد می‌گوید که دیدن چهره‌ی پیامبر خیلی ثواب دارد، نمی‌داند که اصل مطلب چیز دیگری است و حقیقت پیامبر باید جاری باشد. مواردش را باید مشورت کرد.